تغییر اقامتگاه فرزند سرکش به عنوان تنبیه و یا تسویه حساب زناشویی

یکی از موضوعات رایج در دعاوی خانوادگی مساله وضعیت فرزندان مشترکی است که براساس توافق فی مابین پدر و مادر، نزد یکی از والدین زندگی می کنند. این وضعیت زمانی ایجاد می گردد که حسب توافق زوجین حکم طلاق صادر می گردد و ضمن آن در خصوص وضعیت مالی و حضانت فرزندان از سوی ایشان توافق می گردد. مورد دیگر مربوط به زمانی می شود که پدر و مادر بدون توافق و براساس حکم دادگاه از یکدیگر جدا شده و موضوع حضانت و نگهداری فرزندان براساس قانون به یکی از آن دو سپرده می شود.

به هر حال این موضوع نیز همواره مورد بحث و جدال فی مابین پدر و مادر، مددکاران اجتماعی، سازمان های حمایتی و نیز وکلای ایشان قرار می گیرد.

هر یک از والد که فرزندان براساس توافق و یا بر مبنای قانون نزد ایشان زندگی می کنند، باید مسولیت را به صورت کامل پذیرفته و براساس اصول و قواعد مربوطه وظایف خویش را انجام دهند. طبیعی است که فرزندان بیشتر از سایرین از موضوع طلاق پدر مادر متاثر می شوند. ایشان در وضعیتی بسیار حساسی قرار دارند. از این رو در معرض صدمات روانی در حال و نیز در آینده قرار دارند. بنابراین ایشان بویژه اگر در سنین جوانی و نوجوانی قرار داشته باشند، با توجه به وضعیت بلوغ و سایر مشخصه های سنی خود بیشتر برای والدی که سرپرستی خود را بر عهده دارند، دردسر و مشکل ایجاد می نمایند. حال فرض کنید در پرونده ای پدر و مادر از هم جدا شده اند. فرزندان نزد مادر زندگی کرده و پدر جدای از ایشان در کشور دیگری زندگی می کنند. پدر بنا به اجبار امکان حضور در کشور محل زندگی فرزندان را ندارد و فقط به صورت نوبه ای و براساس مسافرت های کوتاه مدت به دیدار فرزندان خود می رود. مادر با هر مشکل کوچک و بزرگی سعی می نماید که پدر را درگیر نموده و فرزندان را تهدید نماید که در صورتی که به حرف وی گوش ندهند و کاری را انجام و یا از انجام آن خودداری نمایند، نزد پدر فرستاده می شوند. از این رو فرزندان در وضعیت بحرانی خاصی قرار می گیرند. مساله آنجا پیچیده می شود که فرزندان در یک کشور پیشرفته زندگی می کنند و پدر در کشوری جهان سومی. به عبارت دیگر موضوع تغییر اقامتگاه ایشان صرفنظر از موضوعات عاطفی، روانشناسی و احساسی بین پدر و مادر، به موضوعی اجتماعی و مربوط به آینده نیز تبدیل خواهد شد. در این صورت این سوال مطرح می شود که با این وضعیت چگونه باید برخورد نمود. مساله در اینجا کمی پیچیده تر از موضوعی حقوقی و حتی روانشناسی است. به نظر می رسد که استفاده از ابزار تهدید برای فرزندان در تغییر اقامتگاه ایشان و زندگی با پدر در کشور جهان سوم موضوعی بی نتیجه و بی اثر باشد. این رویکرد تهدید آمیز بیشتر باعث ایجاد رفتارهای تندتر در بین نوجوانان شده و ایشان را در موضع لجاجت قرار می دهد. ضمن آنکه ممکن است با فعال نمودن برخی از تهواره های دوران کودکی از جمله محرومیت از حمایت بیشتر، موجب این شود که ایشان دچار سرخوردگی و پس زدگی از سوی والدین شده که خود موجب بروز رفتارهای سرکشانه تند تر از ناحیه ایشان گردد. از منظر حقوقی نیز هر یک از والدین که از تعهدات قانونی خویش سر باز زده است در مقابل دادگاه و قانون مسول بوده و عواقب نقض تعهدات مربوط به شدت ایشان را متاثر می سازد.

در مثالی که در بالا زده شد، پدر در یک چند راهی قرار گرفته است. از یکسو باید با سیاست های مادر در تربیت فرزندان و استفاده از نظام های تنبیهی و یا محدود کننده استفاده نماید و از سوی دیگر نباید زندگی نزد پدر و یا تغییر اقامتگاه به عنوان ابزاری تهدیدی آمیز استفاده شود. ضمن آنکه با تغییر اقامتگاه فرزندان مشکل رفتاری ایشان حل نشده و بلکه فقط صورت مساله در این زمینه پاک شده و رفتارهای ناصواب همچنان در زیر خاکستر باقی می ماند و ضمن آنکه با استقلال بیشتر فرزندان که در کشورهای غربی بسیار زود بوده و برای دوره ای محدود است در عمل کارآمدی لازم خود را از دست می دهد و موجب تجری ایشان نیز می گردد. مشکل دیگر اینکه در صورتی که به صراحت هم اعلام نماید که حاضر به نگهداری فرزندان نیست این موضوع باعث تخریب رابطه بین فرزندان و خود شده و حس منفی را در بین فرزندان گسترش می دهد. مشاهده می نمایید که موضوعی کوچک، چگونه ابعاد مختلفی پیدا نموده و والد بودن را با امری چند بعدی و در هم تنیده مواجه می سازد. حال این سوال مطرح می شود که اگر شما جای پدر بودید چگونه با این موضوع برخورد می نموده اید؟

پاسخ دادن به این سوال راحت نموده و باید از منظر حقوقی بین المللی و نیز روانشناسی مورد توجه قرار گیرد. اما به طور کلی می توان اشاره نمود که پدر باید صریح و شفاف به فرزندان خود اعلام نماید که هر زمانی که خواستی و تمایل داشتید می توانید نزد پدر آمده و با وی زندگی نمایید. در حقیقت پدر هیچ مانعی برای حضور و زندگی ایشان نزد خود نداشته، اما بنا به میل خود فرزندان و نه به اجبار و نه به عنوان تنبیه. این رویکرد به معنای تایید رفتار فرزندان نیست و نمی توان آن را جوازی برای استمرار رفتار آنها تلقی شود. اما سوال دیگری که در این زمینه مطرح می شود این است که پدر و یا مادر باید با این فرزندان به چه نحوی برخورد نمایند. به نظر می رسد که با حذف جوایز که قرار بوده براساس توافق با فرزندان به ایشان داده شود، می توان آن را مشتاق به خودداری از عملی و یا انجام عملی نمود. البته در جدول «حقوق- جوایز – هدایا»، در هیچ حالتی نباید حقوق فرزندان مثل پول توجیبی و همانند اینها حذف شود، بلکه جوایز مثل موبایل مدل بالای ایفون و یا امکان گردش روزانه رفتن با دوستان و امثالهم را حذف نمود. نکته آخر اینکه مادری که مسولیت فرزندان را بر عهده دارد، نمی تواند با بروز رفتارهای هیجانی بار مسولیت خود را بر عهده والد پدر قرار دهد. با این توضیح که براساس توافق فی مابین پدر و مادر ایشان بر سر فرزندان معامله نموده اند و از برخی از امتیازات خود برای رعایت مصلحت فرزندان چشم پوشی کرده اند. والد پدر دوری از فرزندان را پذیرفته است و زجر و آسیبی که می بیند دلتنگی و دوری فرزندان است که بسیار سخت می باشد. از سوی دیگر مادر با قبول نگهداری فرزندان از وجود ایشان لذت می برد و در مقابل مشکلات مربوط به بزرگ نمودن ایشان را قبول نموده است. این امری نکوهیده است که هم لذت فرزندان را داشته باشد و هم نگرانی ها و مشکلات مربوط به بزرگ شدن فرزندان را به پدر منتقل نماید. در حقیقت مادر موازنه و توافق را بهم زده و این ناعادلانه است. از این رو به نظر می رسد که برای ایجاد توازن روابط بین والدین در خصوص فرزندان در چارچوبی مشخص دسته بندی شود.

لطفا نظرات خود را بیان نمایید.